

بسم الله الرحمن الرحيم سوره فجر

رسیدیم به ایه شریفه «ولاتحاضون علی طعام المسکین» بحث حض بر طعام مسکین در مورد حض، تعریف کلی که در مورد حض اومده معنی به معنی تشویق گرفته اند آقای مصطفوی از توی این یه معنی گرفته که این معنی ش خیلی جالبه و نکته جالبی داره میفرمایند سوق دادن و در واقع یه جورایی مسیر رو باز کردن یعنی اینکه یه برانگیختن یه برانگیختن عملیه و این طور نیست که فقط بیاد حرف بزنه حتما توش باید یه مسیر باز کردنی هم باشه منتها ایشون بحث رو آورده تو واژه حاض چون حض به معنی فرود اومدنه مثلا شما میگرد اوج و حاض یا میگرد حاض ذلت توش یه معنی و بار منفی هم داره و ایشون از بار منفی استفاده کرده و این رو ضرب کرده در این تشویق کرده میگه که فرد خودش رو از اون حالت اوج و اقتداری که داره بکشه پایین منتها این اقتدارش، اقتدار ماده یعنی اون چیزیکه عرف درشان او نمیداند را در واقع انجام بده برای این که مسکینی رو بتونه سیر کنه، اومده از این واژه استفاده کرده میگه که انسان ها یه شانیتی برای خودشون قائلن در تحاضوم این شأنیت رو باید یه جوری لحاظ نکنند مثلا مدیر یه جایه طبیعتا اگر مدیر بخاد با زیر دست خودش صحبت بکنه باید از معاونش ویا منشی ش استفاده بکنه این که خودش راسا بره از کسی دلجویی بکنه خلاف عرفه یعنی خودشو داره پایین میاره توش یه پایین آوردنی داره خودش رو از اون مقام موقعیتی که داره پایین میاره اشاره میکنم تو این واژه حاض به یه ترغیبی که ملازمه با فرو افتادنه یعنی زیر پا گذاشتن یه شأن اجتماعی هر تشویقی رو حاض نمیکن، تشویقی که توام با این خصوصیه رو میکن من خودم ۲۰،۲۱ سالم بود بهم گفتن برو مسوول دفتری یه جایی باش روز اول که رفتم هنوز ننشسته بودم روی صندلی و نرفته بودم اون ور میز، یکی اومد گفت من یه مشکلی دارم من گفتم مشکلک چیه گفت مشکلم اینه گفتم بیا بریم مشکل تو حلش کنیم بعد بردمش پیش مسوول مربوطه گفتم مشکل شو حل کرد بعد فکرم عجب شاهکاری روز اول بعد رئیس مون منو دید گفت کجا بودی گفتم رفتم مشکلمو حل کردم گفت تو به درد مسوول دفتری نمیخوری، لازم نبود تو خودت این کار رو انجام میدادی تو به فلانی میگفتی اون به دیگری میگفت و نامه رو میداد و اصلا ربطی به تو نداره چون تو وقتی مسوول دفتری خلاف عرف که یه سری کارایی رو انجام بدی راست میگفت، حالا آقای مصطفوی عین عبارتشون اینه «و حقیقت الهذه ماده هی الترغیب والبعث علی امر الهو دون شأن و لو اعتبار وترحما و هذه القید هو الفارغ بینها و بین سایر المواد» مواد یعنی مثلا شما حض دارید، حض هم دارید حض یعنی یا ایهاالنبی حض، تشویق مثلا وقتی که جنگ میرن دیگه حاض نمیکنن چون بحث بحث جنگه یعنی دیگه نباید خودش رو بیاره پایین به یه مفهوم باید عزم شو جزم کنه افراد رو تشویق کنه به نبرد اینجا دیگه نباید بگه حالا تواضع و نمیدونم چون اقتدار موقع اقتداره، ولی در موضع مسکین موضع، موضع تواضع و افتادگیه پس بنابراین تو حض این موضوع هست، وقتی حض به زبان فارسی امد به معنای فرود آمدن شد اما در زبان قرانی حض به معنی تشویقی است ترغیبی است یا برانگیختنی است که فرد وقتی میخاد این امر رو برانگیزه لازمه که خودش رو از اون موقعیتی که هست پایین بیاره مثلا توی یک اداره ای یکی ازین کارگرای معمولی پاش شکسته یه مرتبه زنگ خورش رو میزنن میبینن مدیر اون اداره اومده دیدنش هیچکاریم نکره پولم نداده یعنی تحاضون علی طعام المسکین توش بار عاطفیه بیشتر تا بار مالی، ظاهرا حض چون تشویقه خودش ممکنه

دست به جیب هم نشه ولی لازمه این که کسی مسکینه و تو خونه نشسته ،عمده مشکل مسکین بار عاطفی نداشتنه یعنی طرف گرفتار شده خونه نشین شده یه جایی در واقع احساس مسکنت میکنه اینو باید از جهت عاطفی بهش برسیم یعنی فقط مادی نیست، فقیره یعنی دودوتا چارتا ک میکنه میشه سه تاچارتا نمیشه هرکاری میکنه جمع و ضرب و تفریق میکنه دخل و خرجش باهم یکی در نیما د اینو بهش میگن فقیر یا بهش میگن سائل ،ولی وقتی بهش میگن مسکین یه بار معنایی دیگه هم به اون اضافه میشه و وقتی اون تحاضون بهش اضافه میشه اون موقع موقعیه که اون به سکون میرسه یا از مسکنت میگیرن یا از سکون میگیرن از مسکنه یعنی طرف زمین گیر شده ،زمین گیر شده یعنی چی ؟،یعنی اینکه راه ب جایی نمیره و خیلیا هم هستن که اینجورین مخصوصا اونهایی که به بیماری هایی مثل وسواس یا افسردگی یا بیماری های مختلف هست که طرف دیگه کاری از دستش برنمیاد حالا یکیشم بحث اقتصادی نه این که بحث اقتصادی نیست ولی بحث اقتصادی است که مثلا طرف ورشکست شده نه اصلا ورشکستم نشده تو مورد اشتغال خودش نمیدونه چکاری بکنه هرکاری رفته شکست خورده خیلیها هستن اینجوری ین که یعنی اعتماد به نفسش رو از دست داده لذا بیچاره ست ،بیچارست به معنی اینکه میل به حرکت و میل به اینکه یه کاری رو انجام بده رو نداره ،البته در بین دانشجویها هم کسانی بودند که دچار مسکنت میشدن خودشون رو مقایسه میکردند بادیگران و دچارش میشدن ،اولین مساله اینه که انسان باید چشم مسکین بین داشته باشه اولین مشکل توی جامعه ما اینه که ادما چشم مسکین بین ندارن علتشم ضرب المثل معروفه که میگه هر کی که سیره خبر از گرسنه نداره برای بعضی از ما اصلا واژه مسکنت تعریف نشده به خاطر اینکه خب اصلا نمیدونیم تو خونه مون بودیم وضع مالی مون خوب بوده اینکه یه دانشجو یا یه نفر ممکنه یه ریالم ته جیبش نباشه اصلا موضوعیت نداره برامون خب چون بوده اصلا باورمون نمیشه همچین ادمایی هستن یا نه ،اولین کاری ک باید بکنیم اینه که چشم مسکین بین داشته باشیم و مهم تر از اون اینکه انواع مسکنت روببینیم و این هم فقط در اثر ارتباط و حشرونشر با ادم ها اتفاق میفته یعنی طوری نیست که شما در خونه تون بشینیدبا کسی هم حرف نزنید و این اتفاق بیفته به خاطر همینه من پیشنهادی که به همه افراد به خصوص اونایی که تو کارای پژوهشی هستن اینه که حتما کار اجرایی یا کار آموزشی داشته باشند که با سطح های مختلف مردم ارتباط داشته باشند ،مشکل ما اینه یه ادما میشن پژوهشی یه ادما میشن اجرایی یه ادما میشن آموزشی یعنی اونقد درگیره که فقر و مسکنت مردم براش عادی میشه بعد میگی یکی هست که فلان مشکل رو داره میگه این که چیزی نیست بیا این لیست من یا میگی طرف داره میمیره میگه این بد تر از اونه میگی این مشکلش خیلی حاده میگه اوه این ک هیچی ،خب ما کلا عادت ب ارتباط با دیگران نداریم یعنی یه خورده برامون یا وقت تلف کردنه یا اینکه احساس میکنیم که یه سری کارایی اولویت داره به بعضی کارای دیگه ب خاطر همین طرف محقق راجع به مسکنت هم داره مینویسه ولی ب صورت تجربی انواع مسکنت رو درک نکرده وبا اون گوشت و پوست خودش جامعه رو حس نکرده ادم برای کمک به مسکین باید هم شنا بلد باشه هم غریق نجات باشه به خاطر همین توی تحاضون این بار هست یعنی همیشه یه پله بالا تر از اون طرفی و علم حرف اول رو میزنه ولی این علم باید در تعامل با طبقات مختلف باشه یعنی شما نمیتونید بشینید یه کتاب بنویسید راجع به طبقات مختلف مردم و هیچ ارتباطی با مردم نداشته باشی و الان سیستم دانشگاه ها و حوزه اینجوریه یعنی

سطوح مختلف تحقیقات با بدنه مردم هیچ ارتباطی ندارد چون محققش اونی نیست که با مردم ارتباط داشته و چون محقق بوده خودش رو توی فضایی قرار داده ک جدای از مردمه ماوقتی میگن بیا درمورد یه چیز علمی صحبت کن زبان تو بچه گونه کن یا روستایی کن باید بتونیم لول های مختلف ارتباط گیری رو داشته باشیم و این فقط در اثر تجربه ب دست میاد، اگر ادم خاست به سمت تحاضون علی طعام المسکین بره راهش اینه ک بره ب سمت یه بلندایی یعنی حتما باید درخودش یه قدرتی ایجاد بکنه حالا این قدرت ممکنه مالی باشه یا این قدرت ممکنه علمی باشه قدرت های علمی همیشه تفوق دارن و برتری دارن بر قدرت های دیگر شما فرض این ک عالم بشید رو فرض اولیه در هرکاری در نظر بگیرید، همه ما موظفیم در طی حیاتی ک داریم چ خانه داریم چه کارگر باشیم چه هر چیزی علم و دانش در اولویت اول ما باشه حالا در ضمن اون اشکال نداره کار اجرایی هم بکنیم، البته کاری نداریم بعضیا همه زندگی شون میشه اشتغال یا میفتن تو کارای آموزشی یا میوفتن تو کارای مختلف شغل میشه براشون اصل در حالی که علم باید براشون بشه اصل زندگی. ما همیشه یا ازین طرف بوم میوفتیم یا ازون طرف کلا کسی ک وارد فضای جامعه میشه باید حس بکنه که ابتلائات چ برای خودش و چ برای دیگران اینها محل های آموزشند محل آموزش چی هستند؟ محل آموزش اسما الهی اند یعنی همونجور ک اسما هزار تا هستند ازین طرف هم تعدد وضعیت دارید در انسان حالا خیلی وقتا لازمه شما بی تفاوت باشید مثل یک معلم میمونه که یه تکلیف سنگین رو ب شاگردش میده میدونه اینها به تکلف میوفتنند سختی براشون ایجاد میشه ولی این سختی رو در فرایند تعلیم شون احساس میکنه ک لازمه لذا کسی که وارد فضای جامعه میشه نباید بایه غوره سردیش بکشه و با یه کیشمیش گرمیش بکشه تا یه مشکل دیداه و فغانش بره بالا وقتی ک این تعادل نیست در واقع این عدم تعادل به بی تفاوتی کشیده میشه یعنی طرف افراط و تفریط داشته یه جایی خیلی داد کشیده یه جایی اصلا داد نکشیده بعد بعد یه مدتی ازین وضعیت خسته میشه و به بی تفاوتی کشیده میشه اگر کسی نتونه انتخاب بکنه بر اساس ساختار توحیدی، همون مدیری ک داریم درباره ش حرف میزنیم شاید برای این که مدیریت بکنه مصلحت بینه ک احوال یکی رو اصلا نپرسه حتی ممکنه یه نفرو بیرون بکنه حتی ممکنه خودش مسبب مسکنت یه نفر باشه نمیتونه جمع کنه چون شأن خودش رو متوجه نمیشه بنابراین علم اینجا محوریت داره هرچه علم ادم کم تر باشه تو مراحل امتحان امکان سقوطش بیشتره بعد بخاد به همه مساکن تحاضون بکنه بعد نمیتونه اولویت بندی بکنه بعد همه شو میزاره کنار ایین نامه ش میکنه، حالا من توصیه که دارم اینه که هر کسی توی زندگیش بالاخص اونایی ک زندگی مشترک تشکیل دادند حتما با خانواده های کم درآمد رفت و امد داشته باشید حتما بچه هاتونو خانه های اونا ببرین یعنی خیلی فرق میکنه که بچه های ادم همیشه تو ناز و نعمت باشن یا اینکه کسایی ک در طبقات پایین هم هستند رو ببینن، منظور از علمی ک مطرح شد بحث اصلیش خودشناسیه بحث دوش فہم صفات واسما الهیہ یعنی همه علمها برمیگرده به نظام توحیدی وبعدهم بحث حشر ونشر بامردم عرف شناسی و جامعه شناسیه یعنی مثلا من باید بدونم ک یه دهات دور افتاده وقتی یارانه هارو گرفتن چه میکنن و توی زندگیاشون چ تاثیری میزاره حالا اینکه امکانات باشه شرایط باشه واینکه دغدغه انسان چی باشه. من یک ماه پیش با یه بزرگواری ملاقات داشتم این بنده خدا هم رزم شهید اقارب پرست بوده، شهید اقارب پرست جزء شهدای جنگه منتها اینها از انقلاب علم مخالفت تو ارتش بلند کردند ادمای

ویژه ای بودن واقعا جزء اولوالالباب بودن بعد ایشان هم ردم شهید اقارب پرست بود بعد اینا بازنشست میشن اینا خلبان بودن و بعد ازین ک بازنشست شده میگفت هجده تا خیریه درست کردم توی تهران یه نفر هجده خیریه درست کرده حالا همتش اینطوری بوده ک بدون اینکه ب هیچ نهاد دولتی وصل باشه تو اغلب قسمت های تهران شعبه داره زومم کرده رو ایتما یعنی اصلا دست شوگذاشته رو ایتما خیلی خوبه ک ادم با اینها صحبت بکنه ادم ممکنه ببینه اینها عملا ب ایات قران عمل کردند یه موقعی شما قران میخونید یه موقعی قران میبینید این دیدنای قرانه زندگی یه نفری که در مسیر تحقق یه دونه ایه از جان و دل مایه گذاشته بعد هیچ ادعایی هم نداره وقتی شما باهاش صحبت میکنید میبینید ک توی تمام تاروپود ذهنی و فکری او یه طهارت خاصی قرار داره خود اینها یه چیزاییه ک ب هر حال ادم رو به یه سری چیزایی متوجه میکنه قبلا جلسات دانشجویی یا دانش آموزی ک بود میرفتن میگشتن این ادما رو پیدا میکردن حالا یه ساعتی دوساعتی سخنرانی میکردن البته این ادماها اهل سخنرانی هم نیستن اگه بفهمن که سخنرانی یه جایی هست ک میخان کارشونو مطرح بکنن عمرا نمیان من حداقل چندمورد ازین ادما رو میشناسم که اگ الان یه مساله ای باشه ک بنا باشه عکس شون توی روزنامه باشه یا توی تلوزیون یه طرح بزرگم بخواهند افتتاح بکنن و مسول اون کارهم باشه اصلا نمیاد واسه افتتاحش ب خاطر اینکه عکسش تو تلوزیون نباشه اسمشو نفهمن هستن تو این مملکت و کم نیستن منتها ما نمیشناسیمشون یکی از راه ها اینه ادم با اینها ارتباط داشته باشه از فکراشون از حرفاشون از روش زندگی شون مطلع باشه اینها خودش خیلی تاثیر میزاره مثلا این طرح رویش ک خانم ادیب داشتن ک غذای رستورانا رو جمع کنن ب ایتما بدن علت جلسه اون بود وخب خیلیا نسبت ب این طرح واکنش مثبت نشون ندادن ولی بنده خدا خیلی خوب نشون داد و گف من میخام این کار رو انجام بدم سرد خونه و ماشین همه چیز دارم اما نیرو ندارم توی این دانشگاهها بیست سی تا از دانشجویهایی ک مایلن رو ما بهشون بدیم که هر شب یه سری برن رستورانها یعنی کارای اجتماعی اینجوریه گاهی وقتا، بحثم سر اینه ک دیدم این عجب افق دیدی داره بعد تموم این موانع شم پیش بینی کرده باید ازین ادما تو سیستمای اجتماعی دست ب دست هم گره بشه تا یه کاری انجام بشه اگ نشه حرکتها و جریانها شکل نمیگیره بعد ب خاطر همین میخام الان برم تحاضون رو رفته رو باب تفاعل بره یعنی از حالت فردی خارج بشه و در جمع قرار بگیره تا انجام بشه و این طور نیست ک یک نفر بگه من همه همسایه های کوچه مو شناختم ورفتم این مار رو کردم اشکال نداره ها عمل فردیش که خیلی هم خوبه ولی وقتی ک ب صورت جمعی باشه کار از توش درمیاد خیلیا مشکلشون حل میشه تبدیل میشه به یک جریان چون مشکلات اجتماعی نوعا در بستر حوادث خیلی سنگین ب وجود میاد مثلا الان شما نگاه کنید یه مرتبه یارانه رو ک برمیدارن یه هجم مشکلات به یه تعدادی افزوده میشه ب طور طبیعی، این رو یه نفر دونفر نمیتونه حل کنه اما یه جریان میتونه یه بخشیش رو حل بکنه و باید یه کاری بکنه ک تو حرکتای جمعی انعطاف پیوستن جریان ها رو بهم داشته باشه سعی نکنه که همیشه تک بپره هر چند این تک پریدنه هم تا یه مدتی لازمه تا یادگیره ب جمع ملحق بشه ونظراتش رو منتقل بکنه در مورد مسکین میفرمایند مسکین "مسکین فبها مفکین مبالغه فی ساکن و هوالذی بلغ فی سکون علی احضاء الی تجاذ حد" تجاذ حد یعنی اینکه شورشو از مزه برده تقصیر خودشم نبوده "و یوبره هذا الی محدود قدرت و قوت" پس مسکین تو مسکین داستانی که داره چیه محدودیت قدرت و

قوته "و تمکن ب حیث" و کسی که در تامین معیشتش چ معیشت دنیایی چ معیشت اخروی در تامین معیشتش مونده و به عجز رسیده، معنی مسکین یعنی کسی که به حد چ کنم چ کنم رسیده حالا وقتی چ کنم چ کنم بشه مبالغه در این چ کنم میشه مسکین، انشالله ک ما بتونیم با چشم مسکین بین داشته باشیم و هم بتونیم تشویق بکنیم و هم علم شو داشته باشیم شما باید بدونید که مساکینی اطراف شما زندگی میکنند، البته نیاز نیست انها رو بشناسیم همین ک اراده کردیم خوبه یکی از زیباترین روایات نهج البلاغه اینه "المسکین رسول الله" یعنی مسکین فرستاده خداست میاد براتون همین ک شما قصد کنید ک کار مساکین رو حل کنید مسکین خودش میاد و خداوند مساکین رو حواله میکنه و میزان حواله ها هم ب میزان ظرفیت ادماست یعنی شما اولین ک کاری ک میکنید ظرفیت خودت رو میبری بالا نسبت به موردایی هم ک بهتون مراجعه میشه حالت تدافعی برخورد نکنید قهر نکنید طرد نکنید که این میشه سوره ضحاً، افزایش ظرفیت با علم به وجود میاد سه تا علم میخاد اول علم توحید چون باید بدونید خدا چ اراده ای کرده برای خلق اگ این رو ندونید مشکل ایجاد میشه براتون نسبت ب نظام هستی بدبین میشید چون مالان مشکل مون اینه وقتی وارد مشکلات مردم میشیم علامت های سوال یکی یکی چرا های زیادی تو ذهن مون میاد عوض اینکه ب چ کنم چ کنم مبتلا میشین ب چرا چرا مبتلا میشین این یک، یکی بحث خودشناسیه یکی هم مردم شناسی یعنی ما باید بدونیم که دانشجوی ما مثلا جامعه ما خانواده ما نوع نگاه افراد ما چگونه ست باید در حالت کلی اطلاع داشته باشیم، اصل تمام مشکلاتی ک داریم سر اینه که راجع ب اینکه خدا از زندگی ما از زندگی خود ما چ قصدی کرده دچار مشکل میشیم ک غرق میشیم در مشکلات، اگر کسی بتواند اراده خدا رو نسبت به خودش و زندگی و جامعه و هستی رو بتواند بفهمه و با هم نگاه بکنه یه نفرو شما باهش صحبت میکنید بعد میبینی دوس داره ک ب انحراف خودش ادامه بده بعد شما تا یه حدی میتونید باهش همراهی کنید نمیتونید همینطوری برید باید بکشید کنار اینی که کی بکشم کنار و کی برم جلو اینا بر میگردد به اون علمه هرچی شما توی سه تا علم ذکر شده قوی بشید میشه بحث تدبر، عکس العمل ها و رفتارها تون تاثیر گذارتر بادوام تر و نزدیکتر میشه منتها یه نکته رو فراموش نکنیم شما هرکاری هم که بکنید توی سطح جامعه یه عده ای ب انحراف خودشون ادامه میدن و هیچکاری هم نمیتونید بکنید، خطابه‌های خداوند ب پیامبر در مورد مردم حالت های مختلف داره هفتاد هشتاد درصد اونائیه ک میگه پیامبر درسته تو دوست داری اینها رو هدایت بکنی یا یه کاری براشون بکنی، نمیخاد نمیتونی یعنی تو کار تو بکن ب اونش کاری نداشته باش مثلا اگه طرف اینو ندونه بعد یه مدتی به بی طرفی کشیده میشه چون یه مدتی کار کرده جواب نگرفته بعد ازین ب بعد میگه چرا کار کنم، یه بحثی هم در مورد طعام در ارتباط با مردم و مسکین بحث طعام خیلی مهمه طعام از طعام میاد ظاهرا طعام به غذا معنی میشه منتها غذایی که طعام داره با رزق فرق میکنه طعام یه چیزیه که تو ساختار و ذائقه فردی قرار میگیره وقتی میگه علی طعام المسکین مثل اینه که شما رفتین شمال یا جنوب و اقلیم های مختلف مسکین هر جایی ذائقه همون شهر رو داره طعامش مخصوص خودش یه جایی خرما اون رو راه میندازه یه جایی گندم یه جایی برنج و اون طعامی ک در نظر میگیری باید متناسب با خودش باشه در طعام های معنوی هم همینطوره رزق فرق میکنه جنبه عمومی داره رزق موقعی به کار میره ک بحث حیاته دادوستد حیاتی که طرف ب حیاتش ادامه بده چ حیات مادی چ حیات معنوی وقتی

رزق رو با طعام مطرح میکنن یعنی باید رزقی باشه که با ذائقه فرد هم بخوره یعنی همون بحث مردم شناسی نباید بگی من یه هزینه کردم اینا دیگ باید راه بیفتن دیگ من صدتا کار به این خانواده معرفی کردم هیچکدومو انجام نداده خب شاید این خانواده هرصد تا کار خارج از ذائقه طعام اونها باشه یعنی شما حتما باید ذائقه این خانواده رو بشناسی ما یه خانواده ای بود بچه هاش کار نمیرفتن یه بنده خدایی واسطه شد که برای بچه های این کار پیدا کنین، این وانت داشته گفته بودن کاری نداره تو هم مثل بقیه ک میوه میریزن پشت اینا تو میوه بریز پشت ماشین تو بفروش درآمد کسب میکنی بنده خدا هم گوش داده با ضرب و اصرار اینم رفته بود وانت شو پر میوه کرده بودو رفته بود یه جایی وایستاده بود هر جا رفته سرقفلی داشته این ک نمیدونسته بنده خدا و اینکه هر منطقه میره شهرداری اون منطقه گیر میده اینم نمیدونسته اومده بودن میوه هاشو گرفته بودن له و لورده کرده بودن پولشم رفت ببینید کار باید ساختاریکی باشه حالا مقصرش کیه اون بنده خدایی ک توصیه کرد جبران مالیش رو کرد اما یه چیزی رو نتونست جبران بکنه و اون سر خوردگی طرف بود ک نمیتونه جبرانش بکنه، اغلب افراد در مواجهه با مساکین مشکلشون سر نشناختن ذائقه مساکینه یعنی میشینه فکر میکنه اگه من بودم یه وانت داشتم میرفتم میوه میفروختم و اون رو با خودش مقایسه میکنه در صورتی که باید این فرد رو با فهمش و با توانایی خودش در نظر بگیریم، من توصیه میکنم ارتباط و حشرونشر با ادمایی ک خیر هستن و خودشون تو این زمینه کار کردن میتونه کمک کنه، توی یه جایی یه فردی شروع کرد به صحبت کردن ک شهدا اینجوری بودن اونجوری بودن من گفتم نه اینجوریم نبودن گف من تو فلان کتاب خوندم گفتم تو خوندی ولی من دیدم و تو داری زندگی افسانه ای درست میکنی، چون این فرد اطلاعات کافی نداشته مثلا اگر من از دنیا برم چقد میشینن چرت و پرت مینویسن، وقتی شما کتاب شهدا رو میخونید فقط زیبایی هاش رو میخونید واقعیتا رو ک نمیخونید بعد خودتون رو مقایسه میکنید مشکل ایجاد میشه و توی ازدواج هم خودش رو نشون میده مثلا دنیال کسی میگردید ک شبیه شهیدباکری باشه یا میگید شهید همت در صورتی ک خیلی از شماها حتی یه روزم نمیتونستید با شهید همت زندگی کنید. و اینکه نمیتونید بحث علم توحید رو از زندگینامه های شهدا و عرفا بگیرید دچار انحراف میشید نکته ای که راجع به یکی بحث طعامه یکی بحث مسکینه یکی هم بحث تحاضو، تحاضو اولین نکته ش این بود که جمعیه به خاطر بابش دومین نکته ش این بود که شأن اجتماعی مون بایستی باشه ولی در نظر گرفته نشه چرا باشه چون باید یه شأن اجتماعی باشه ک در نظر نگیره نه که نداشته باشه یعنی تو کاری شما میتونی تحض داشته باشی که یه پله بالاتر باشی اگه نه تحض تفاق نمیوفته شأن اجتماعی باید باشه ولی در نظر گرفته نشه کسی نبایستی ادای کس دیگ ای رو در بیاره یعنی هر کسی باید در سمت و لول خودش باشه بحث زنجیره باید بیفته تو زنجیره یعنی شأن اجتماعی باید بیوفتن توی هم تا نتیجه بده چون مثلا تحاضون علی طعام المسکین مهمه من میرم اطلاعیه میزنم دانشکده ک کارگرا بیاین فلان کارو بکنید کاری ک رئیس دانشکده انجام میده رو تو نمیتونی انجام بدی در بحث حض داشتن یه شان و شانیت لازمه و در نظر گرفتنش هم لازمه دوتاش جزو صفتاییه ک باید ب صورت متضاد توی انسان تکامل پیدا کنه حاکم جامعه کاری ک میکنه و حضی ک در مورد مساکین انجام میده با حضی ک بقیه میکنن متفاوته هر کسی تو شأن اجتماعی خودش یه سیستمی داره برای خودش میتونه حض داشته باشه میخام بگم که کلمه حض

واژه ای است کاملاً اجتماعی و در بستر اجتماع معنا پیدا میکند دو تا سر داره یه سرش ب شان اجتماعی طرف وابسته س مث اینکه یکی همیشه معلم یکی میشه شاگرد شاگرد نمیتونه ادای معلمو در بیاره ولی شاگرد اول میتونه سر جای خودش باشه شاگردوم سر جای خودش باشه اگر شاگرد پنجم بود نمیتونه ادای شاگرد اول رو در بیاره و اگ پنجمه میتونه جای خودش باشه هرکاری باید متناسب با خودش پاداش در نظر گرفته بشه ک در بحث تحض در نظر گرفته نمیشه، خیلی وقتها هست ک خیلی چیزا در شان اجتماعی فردی نیست ولی تذکر او و یادآوری او ب کسانی ک در شان اجتماعی او هستند اینم جزو مقوله تحاضون قرار میگیره، یادآوری موضوع ب کسانی که یه شانی دارن و کمک کردن در شان اونها هست چون جنبه تشویق داره، یه فرد در خانواده زندگی میکنه ک پدرومادرش در حق یکی از فرزندان کوتاهی میکنن او پدر ومادر نیس اما میتونه به پدرومادرش یادآوری بکنه و توش حرض هم هست ک این مربوط ب حرض شه یعنی تشویق و ترغیب. بحث بعدی راجع به طعامه توی طعام بحث ذائقه مهمه و بحث رزق هم مهمه ذائقه از کجا از واژه طعم و رزق از کجاس از همین بحث طعم منتهای این طعم ذائقه ست رزق ب معنی توی خودش هست، مسکین در مسکین از سکن گرفتن به معنی سکون پس شدسکون در طبیعت و معنویت، اقدام اول شناخت مصادیق مسکین در جامعه بالاخص در اطراف ما اقدام دوم بررسی راه های برطرف کردن مسکنت اونها اقدام سوم دو تا حالت داره وظایف شخصی و وظایفی ک مربوط ب دیگرانه مثلا یه موقعی شما خودتون تشخیص میدین یه موقعی مجلس دانشجویی تشخیص میده اقدام سوم درمورد خودتون اقدام در حوزه وظایف شخصی ک باید حض بکنه شأن ش رو در نظر نگیره و کارش رو انجام بده اقدام در حوزه وظایف گروهی تشویق داره و ترغیب اینطور نیس ک حکم بکنه اینجا دیگ نباید حکم بکنه خیلی وقتا اگ. حکم بکنن ممکنه این مصادیق مسکنه بای هرکسی متفاوت باشه و اینها رو ب چالش بکشه چون او فکر میکند باید این کار بشه این فکر میکنه باید اون کار بشه و میره ب سمت تشویق و ترغیب ک اینها باید عملی باشه اقدام در حوزه عمل یعنی چی؟ مثلا میگی ک شما مشکل تون چیه ک این کار رو انجام نمیدید میگن بودجه نداریم میگه خب ما بودجه داریم این تشویق عملیه احضا در حوزه وظایف دیگران باید تشویق و ترغیبش قولی باشه بیشتر علمی ک ما با ان مواجهیم علوم تجربی هستن و علمی نیستن ک ما اگ یه نکته شو بدونیم هزار باب برامون باز بشه، آقای رجبعلی داشت جهاد نرم رو کار میکرد به چهارتا عنصر رسید عنصر بیان و حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن در جهاد نرم خب این خیلی عادیه تو جهاد نرم چهارتا حوزه رو تشخیص داد براساس آیات و روایات یه دفعه داشت یه روایتی رو میخوند یه تکه تو روایات اومده بود طبایع انسان چهار حالت داره گرم و خشک و ،،، هرچی ایه رو تفسیر کرد دید داره حکمت و جدال احسن رو تبیین میکنه یعنی بین طبیعت شناسی و جهاد نرم ارتباط ایجاد شد ک البته این طعم این دفعه خیلی ارتباط داره حالا ببینید اینو بهش میگی علم سطح کارو یه مرتبه میبره بالا تجربه دیگه نیس مدله دید که در طبیعت شما مثلا میگی طبیعت یه ادم چیه گرم و خشکه یعنی غلبه با اینه اگه یکی بپرسه اینارو از کجا آوردی باید برگرده ب این طبایع بعد ایشون برداشته ختبه فدکیه رو که مال حضرت فاطمه (س) هست رو بر اساس این چهار تا لول بندی کرده و سطح بندی کرده بعد ب خاندنده توصیه میکنه ک میتواند در مواجهه با دیگران و القاء فکر این چهارتا رو تلفیق کنه البته این سطح علم رو یه مرتبه میکشه بالا البته نه ما وارد جهاد نرم ک میشیم مثل فوتبال میمونه

یه توپ میندازیم وسط میگیریم یا علی اونم گل هرکی یه طوری میتونه گل میزنه گلر هم بعضی وقتا میاد وسط و تا تهاجم و دفاع هم اونم میاد گل میزنه یه سبک اینه یه سبک اینه ک میشینه حساب میکنه مٹ شطرنج محاسبه ریاضی ک این دوتا باید اینجا باشن بعد توپ ک میاد باید اینطوری بیاد اینجوری میچرخه حریف اینجوری برخورد میکنه بعد اینجوری گل میزنیم این میشه فوتبال این میشه تفتوت ما و دیگران ما سیستم مون اینجوریه میگیریم جهاد نرم کتاب نوشتن کار کردن یا علی تجربه میریم همینطوری بعضی وقتا گلرم میاد میره تو خط حمله ولی کارای علمی اینجوری نیس هرکسی قبلش جاش مشخصه، تجربه خوبه ولی اگر در خدمت معیارهای عقلی و علم قرار بگیره در غیر اینصورت تبدیل میشه ک انسان خود تجربی یه چیزی رو ثابت میکنه میریم سراغ ایه ی بعدی "و تا کلون التراث اکلا لما" در مورد اکل حدیث اکل اینه، یه بحث اطعام بود و یه بحث اکل اینا رو تودهن تون داشته باشید اکل میگن که به معنی خوردن منتها تو اکل اتفاقی که میوفته اینه فقط خوردن نیس مثلا شما یه نفر مثلا هسته خرما رو نمیتونه بخوره چون خوردنی نیس سفته میگن در صورتی بهش میگیریم خوردن که صورت اون غذا یا اون شی از حالتی ب حالت دیگر تبدیل بشه ما تو اصطلاح خودمونم میگیریم میگیریم که این خورده شده خوردگی ایجاد شده وقتی حالتی ایجاد میکنه صورتی به صورت دیگه تبدیل میشه به این میگن اکل، ما بلعیدن خوردن نمیگیریم تناول یعنی خوردنی ست الملازم که ملازمه با عضاله صوره عوض شدن صورت و تشخص من طرف المعقول، تناول ب معنی به دست آوردن اگه شی باشه تناول چیزی به حالتی که حالت اون رو تغییر بده و تبدیل بکنه، مثل قانون نیتون که میگه ماده به انرژی تبدیل میشه این تبدیل شو به این صورت میگن اکل یعنی اگه یه نفر غذا بخوره و غذا هضم به بدن نشه دیگ بهش اکل نمیگیریم حتما باید تبدیل صورت بگیره نمیگیریم غذا خورد غذا نخورده که میگی که این هرچی غذا میخوره تو معده ش بند نمیشه خوردن حتما باید تبدیل بشه و توش تبدیل صورت بگیره مثلا تبدیل ب انرژی میشه، وقتی خوردن مال یتیمه یعنی اینکه مال یتیم رو میگیره یا میگیریم پول مارو خورد یعنی چی یعنی برد تو زندگیش یا رفت خونه خرید اگه خورده یعنی شده جزو سرمایه ش یعنی اگه طرف پول رو اوی حساب بانکیش گذاشته و قبلا یه میلیارد توش بوده الان شده یه میلیاردو خورده ای پس صورتش عوض شده جزو سرمایه ش شده یعنی خورده و باید بهشون علم بده باید بهشون خوراک بده باید سیستمش طیب بشه بخاطر همین اگ کسی پرسید ک اقا ما میخایم ازدواج کنیم ملاک تون چیه میگه الطیبات للطیبین الخبیثات للخبیثین یعنی میشه اکل ببین چی میخوره ببین تو چ سیستم فراینده تکمیلیه ببین چی پوشیده پس نگین خدا در مورد ملاک ازدواج چیزی نگفته همین رو ک گفته یعنی خیلی چیزا گفته یعنی وقتی شما میخاید بررسیش بکنید ببینید ک خبیثه یا طیبه این طیب ها سطح پیدا میکنه بهترین کار اینه که ما برای اکل میکنیم اینه که چون تو امل یه تناولی هست یه از حالتی ب حالت دیگر تبدیل شدنی هست میشه اینجوری گفت سه تا عنصر داره یه تناول داره یه ماکول یا یه شی داره و یه اکل داره، اکل شخصه و اکل نتیجه س، که تو نتیجه یه تبدیله شما میتونید ازین طرف ببینید هر جا یه تغییری بود بگید یه اکل صورت گرفته اگه دیدید حال تون داره خوب میشه بگردید ببینید چی دارید میخورید اگ دیدی حالتون داره بد میشه ببینید ک چی دارید میخورید، تو قران اینطوریه که این اکل مثبت باشه مثبت اکلش منفی باشه منفیه نوعا مثبتش تو قران اینجوریه اکل مثبت با واژه علم میاد یعنی هر جایی که بحث علمه حالا انواع علمه و حیانی حصولی



حضوری اصن علم یعنی تو سیستم اکل بار مثبتش با علم بار منفیش برمیگرده اخرش ب نار یعنی در اصطلاح محرومیت تو قران یعنی جهل تو حوزه اجتماعی میشه جاهلیت اونجا که میگه هرکس امام زمان خودش رو نشناسه ب مرگ جاهلیت مرده جاهلیت برمیگرده ب محرومیت ب نار و تو این حوزه تعریف میشه یعنی انسان ها دوتا حالت پیدامیکنن یا اکل شو طیبه یا اکل شون خبیثه خیلی دقت کنید راجب این قضیه اکل اگر ایه ولایت در سوره مائده در ایه سومه اومده در لا به لای غذا اومده سرش اینه ایه عوض نشده جای ایه همینجایه چون نقش ولایت تعبیر این اکل اولین کاری که ولایت میکنه خوردن رو میخاد طیب کنه و اگه نباشه خبیث میشه اکل میشه محوری ترین عنصر در موضوع ولایت ب خاطر اینکه امام اومده تبدیل کنه انسان هارو از حوزه حیوانیت ب انسانیت میخاد انسان تربیت بکنه با اکل اتفاق میفته واین تبدیله توش تصرف هم داره،وقتی میگی و تأکلون التراث یعنی حتما توش یه تبدیلی هست یعنی طرف اون ارث رو از حالتی به حالت دیگه ای تغییر داده حالا یعنی آورده حداقل تو سیستم خودش به خاطر همین هر اکلی اگه پاداش داشته باشه همون ان پاداش داره اگ جزا داشته باشه همون آن جزا داره ب خاطر اینکه تبدیله به خاطر اینکه جزئش اکل مثل غذا وقتی شما میخوری تبدیل میشه و صورتش تغییر پیدا میکنه ،یه اکل داریم یه اکل داریم ،از صورتی ب صورتی تبدیل میشه این در ظرف اکل تبدیل میشه چون در خارج که اکل نمیشه که ،در ظرف خورنده یا اکل تغییر ایجاد میشه ب خاطر همین ایه توی قران خیلی دلالت بر این قضیه دارن یعنی کلا یه سری اباتش اینه که میگه که "لا تاكلوا اموالکم بینکم فالباطل"، "ای یحب احدکم ان یاکل لحم اخی" "ایا کسی دوست داره که گوشت برادرش رو بخوره در حالی که میته ست یعنی اینکه کاری از دستش بر نیامد یعنی یه موقعی خودش هست دفاع میکنه ولی وقتی که یه جنازه ست این از یه تشبیه استفاده کرده ایا دوس دارید اکل به میت بکنید یعنی یه غیبت رو گرفته یه خوراکی یه اکل داریم و کسی ک غیبت میکنه رو گرفته عین خود این شخص اکل رو هم گرفته عین شخص خود شخص بعد میگه ایا دوست دارین این ادمه رو بخوریدش در حالی که این کاری از دستش بر نیامدو خودش نیست جایی دفاع بکنه مرده ست یعنی هیچگونه تحرکی نداره پس یعنی این که غیبت کننده بالا فاصله ک غیبت میکنه گوشت مردار برادرش رومیخوره یعنی اگه صورت ملکوتی غیبت کننده رو ببینی بستگی داره از کجای این میته داره ایراد میگیره یا کله شه یا دست قوه اجرائیه یا پاته قوه حرکت یا قلبه یعنی عضو کاملاً مشخصه اونجا که میگه "اولئک الانعام انهم الازل" خیلی شبیه میشه به نشخوار کردن حیوانات یعنی مثلاً وقتی لاشخورا میرن حمله میکنن مسابقه میزارن تو عضوی که میخان بخورن مثلاً چشمش بهتره مثلاً گوشش بهتره به خاطر همین واژه اکل خیلی توسعه منفی پیدا میکنه جاهای خاصی ب کار برده میشه مثلاً مثلاً ای ک گفتم "ان الذین یاکلون اموال ایتام" الان در همه ی مثلاً هایی هم که زدم تبدیل صورت میگیره تو همه حالتا یه مدل در واقع انرژی ساطع شده یعنی یه خوردنی با تبدیل صورت گرفته یه کارکردی اصلا یا مثلت یا منفی داشته اونایی ک حالت منفی داره رو بهش میگن "نار" آتش وقتی شما نگاه میکنید این داستان اکل خیلی داستان با طیف وسیعی میشه هر گونه خوردن حق دیگران جزو اکل هست یعنی اکل خصوصیتش اینه که میخاد بگه که جزء وجود طرف هس و خارج از وجود طرف نیست این تو آیات قران هست "اولئک یاکلون فی بتونه ال النار" این نیست ک طرف یه چیزی رو بخوره بعدش حساب کتاب بکنن ک این چقدر عذاب میشه یعنی همون موقع ک میخوره صورت

باطن شو ک بردارن نشون میده ک اتیش داره میخوره یا میته داره میخوره یا چیزای دیگ داره میخوره دوتا مثالش رو زدم ، خبیث هم سطح پیدا میکنه وقتی میگه الطیبین للطیبات یا برعکس اینها نوع و سطح پیدا میکنه اکل میشه یه واژه کلیدی خیلی کلیدی یعنی یه عنصر ویژه ای میشه جزو کارکردای ولایت میشه،انشالا وقتی علم سرجاش قراربگیره و همدیگه رو تکمیل بکنه و انسان ازخاهش های نفسانیش جدا بشه ..اگر انسان خود را قدرتمند بداند ک این قدرت از خدا گرفته شده اشکال نداره و در همون راه تحاضو علی طعام المسکین هست خدا رحمت بکنه اون کسی رو ک شان اجتماعی خودش رو میشناسه چون بر اساس اون شان اجتماعی عمل میکنه خدا رحمت کنه اون کسی رو که شان اجتماعی رو میشناسه وای براش استقلال قائل نیس و دست عقل و شرعشه هرجایی گفت پیاده شو پیاده بشه هرجایی گفت پیاده شو،پیاده میشه.والا اگه کسی رزم؟ بلد نباشه،پول نداشته باشه مفلس فی امان الله باشه که،هیچ گره ای از گره های مردم رو نمیتونه بازکنه.این هیچ حد و بهره ای از نظام اسما که نبرده که.پس هرچی میتونین خودتونو توانمندکنین.منتها بعضیا میترسن از توانمند شدن.میگیم فلان کلاسوبرو،فلان کاروبکن،مثلا زبان یاد بگیر،میترسه توانمند بشه.بابا نترس توانمند شدی،شان پیدا میکنی،شان اجتماعی.حالا نوبت اینه که با شانت گره ی مردمو باز کنی خب تو اگه دکتر بشی،۵تا مریض،۲۰تا مریض رو خوب میکنی اینکه خیلی خوبه که تا ایناییکه هیچکاری بلدنیستن.برخی از خانومها گیرمیکنن توو اینکه خانه داری منافاتی نداره.توانمند شدن منافاتی باخیلی چیزا نداره اما اصل با علمه برای اینکه طرف خانه دار بشه.مواظب باشین باحرفایی مثل خانه داری کلاه سرتون نره.جمع آوری این موضوع:علم که وابسته به دانشگاه نیست که.کتابخوندنو اینا نیس که هر کس هرجا باشه میتونه خودشو ببنده،علم حوزه منحصر به فرد نداره که.اگه کسی با توجه به شرایط خانه داری و اولویت ها فرصت نداشته باشه باید علم توحیدو داشته باشه.بی واسطه علم رو کسب کنه.راه های کسب علم:کتاب،مطالعه،ادم،سیر درزمین.ما چون اومدیم محدود کردیم علم رو توو حد و حصر و قسمت های مختلف قرار دادیم،وقتی میگیم علم مردم فیلشون یاد هندستون میکنه.چیزای گفته شده زمان میخاد که خدا زمانشو میده،کسی دنبال علم باشه زمانشو پیدا میکنه،کسی دنبال علم باشه همه حرکتهای بچه اش علمیه.ابزار علم میتونه متفاوت باشه الزاما کتاب نیست.انسان باید توو هر مقطعی باهر کسیکه صحبت میکنه به وجوه علمی طرف نگاه کنه مثلا اگه همسایه میاد خونه شماحرف میزنه مثل این میمونه که شما یک کتاب خوندین بامحتوای اینکه همسایع به خونه اومده.شماهیچ لحظتونو نباید بدون علم و علم آموزی سپری کنین.اعتقاد شخصی استادمبنی بر خوردن نذر یا شیرینی هایی که سر قبورمیدن این است که میخورن و اصلاححساسیت ندارن و سندی مبنی براینکه «درمواردیکه فرد فوت شده نآشناست،نخورد»یافت نشده،سند علمایی داره اما سندروایی دیده نشده .ینی علما خیلی توصیه میکردن خوردن لقمه.و میشه دو لپه خورد.اینکه اگه کسی تعارف کرد نخورید،میشه رد احسان.مثلا قبلا که خیلی محتاط بودم البته الانم گاهی هستم به مهمونی خانه ی شخصی رفته بودم که اهل خمس نبود خودمون از طرفش خمسشو جدا دادیم خمس همونقدرکه خوردیمو.اما ردا احسان نمیکردیم.اگه هم ندانیم پول این مهمانی چچور تامین شدن،نیازبه تحقیق نیست. درمورد زرتشتی بودن یاارمنی بودن فرد،بهتر است رعایت بیشتری شودچون بحث نجس بودن و پاکی مطرح میشه.واژه بعدی واژه «ورث»است:واژه کلیدی و مهمی است.تعریفشو میگن،هو انتقال شی جزء او کلا من شخصا او موضوعا انقضا

حیاء الا آخر مادیه او معنویه. چون حیات دنیا دارای ظرف اجل و عمره، انتقال مایملک کسی به دیگری، اگر عمر چیزی سربیاد بهش میگن ارث. البته هر چیزی اجل و عمرش بسته به خودش، مثلا دوره ریاست جمهوری ۴ ساله بعد که تموم میشه، ریاست جمهوری ارث میرسه به کس دیگه. هر موقع این اجل تموم شد انتقال صورت میگیره پس در ارث بحث اجل و انقال و اینکه یه شی که از نوع مال یا اعتباره یا پول یه خونس یا اعتباره مثل قدرت یا مادی یا معنوی مثل علم، در مورد ارث وقتی که زمان سیتیره و مالکیت گذشت، انتقال پیدا میکنه به کس دیگری. میتونه مادی باشه یا معنوی مثل اینکه فرض بگیرین معماری سنتی به ارث رسیده از کسانی که ابداعش کردند ولی علمشان سینه به سینه منتقل شده. یا طب سنتی یا علم فقه یا علم رجال، اینها میشن علم. همه ی انتقالها طی فرایند ارث به انسان میرسد. ارث حالت جابه جایی هست حالا اگه شما این ارث رو بر دارین اتفاقی که میفته این هست که زنجیره شما با دیگران قطع میشه، چه ماده چه معنوی در واقع قوانینی که مربوط به ارث هست، قوانینی ان که مربوطه به تکامل انسان و جامعه هستن. فک کنید که هر کسی که خودشو نگاه کنه بعد فکر کنه که در فرایند ارث چه چیزهایی بهش تعلق پیدا کرده چه مادی چه معنوی یعنی اگر ارث را بر میداشتن شما جایگاه مادی و معنویتون این نبود، ینی مثلا باید زندگینون همون زندگی غار نشینی بود و اصلا تمدن شکل نمیگرفت چون غار نشین ها اولین کاری که کردند غار رو تصاحب کردن، بعد غار رو که تصاحب کردن، به نام بچه هاشون زدن، دادن به بچه هاشون بعد دیدن که بچه هاشون زیاد شد بین بچه هاشون دعوا شد مجبور شدن بیان همینجوری بعد اومد زمین گرفت زمین کشاورزی، گفت این زمینها مال منه بعد به بچه هاش رسید بعد شهر ها درست شد، همینطوری، انتقال، انتقال، انتقال. کشاورزی یاد گرفت، منتقل کرد بعد اونکه یاد گرفت، بهترش کرد. ماشین درست کرد بعد نفر بعدی یه ماشین بهتر درست کرد اگه کسی انتقال نده، بخل محسوب میشه. در واقع وقتی که یک میراثی به کسی میرسه باید بدونه که اونم توو زنجیره این ارث قرار داره، اون باید استفاده شو بیره بعد فرآیندش تقویت کنه. یعنی بایستی ارث رو اکل کنه. اکل ارث کنه ینی باید صورتشو تغییر بده بایستی ارزش ارث رو بالا بیره، پایین نباید بیاره. اگه علم هست مثلا میهاد لامپ درست کنه، تا این حدشو فهمیدم الان لامپی که درست میکنه باید بهتر بشه دیگه. تو فرآیند ارث تکامل باید صورت بگیره حالا اگه اکل صورت گرفتو (تکولونوا الطراست؟)، اکل لما، اکلش لم بود، لم ینی چی. لم میاد خصوصیت اکل نادرست رومطرح میکنه، مطلقه، اکل طراست؟ که اشکال نداره که، همه این ارث رو میخورن ولی اکل لم اشکال داره. ارث بار منفی ندارد مثلا در مورد صفت منفی که به شخصی میرسه مثلا فردی سیگار میکشه بچه اش هم بکشه به این ارث نمیگن. مثل اینکه بگی بابام ده تا کارخونه نداشت همشم به من ارث داد اینها ارث نیست و مجازه. مثلا بگی که فرعون پادشاه بود بچه اش هم پادشاه میشه، ینی فرعون تاج و تختشو واسه بچه اش به ارث گذاشت، این میشه جز مقامهای اعتباری اون بخاطر مقام اعتباریش بودن که منفی یا مثبته ولی خودش اعتباره کلا، بحث ارث اطلاق میشه بش حتما ممکنه به اعتبار هم، اکل هم بگیریم ولی صرف اینکه خودش پادشاه باشه یا نباشه خود این جایگاه مهمه. جایگاهه انتقال پیدا کرده، خوده جایگاه که در اینجا قدرت هست نه خوبه نه بد. مثلا پر مورد مال حرامی که به ارث گذاشته میشه خوده به ارث گذاشته بد نیس ماله حرام است که مشکل داره و این موارد به مساعل شرعی مربوط میشه که گفته شده اگه تا ده نسل هم منتقل شه این مال حرام، اگه فرد بفهمه باید برگردونه. نمیتونه بگه که من

بهش عادت کردم یا کار کردم.اگه نفهمه قواعد داره،اینها جز مال شبهه ناک میشه که قواعد مربوط به خودشو داره.روایتی هست که مضمون روایت اینه:که حضرت علامه هم توو کتاب های امسالشون ذکر کردن توو تفسیر المیزان هم هست.ذیل آیه یرثون الفردوس.در آیات قرآن نمیگه که جهنمیها جهنم رو به ارث میبرن اما از اونور هم داریم که بهشتی ها به ارث میبرن.این فرهنگ قرآنه.حوزه واژه رو توو یه فضای قدسی مطرح میکنه این به این معنی نیست که در فضای غیر قدسیش قابل معنی نیس.مثل حق و باطله،باطلش چسبیده به خودشه ولی از حیثی که این اتفاقه داره میگفته،یه حقی داره مث نار دیگه.جهنم همینطوره.جهنم هم حقه از این حیث که نبوده،محرومیته.از این جهت هست که میگیم جهنم جز رحمت هست یا ذلالت رو میگیم که جز اراده های الهی هست.بعد روایت اینه که:هر کسی که متولد میشه یه خونه ای در بهشت داره یه خونه ای در اتش.که اینها تعبیر های کنایه ای هست ینی که یه وجه سعادت داره یه وجه شقاوت.بعد دو حالت داره بعضیا مون میشن بعضیا کافر.اونایی که کافر شدن،خونه های توو بهشتیشونو به ارث میدن به بهشتی ها.واینهایی که بهشتی ان،خونه های توو جهنمشون روانتقال میدن به جهنمی ها.دادوستد میکنن.به این میگن فرآیند ارث این طرفش هست اونطرفش هم هست اما قرآن کدوم وجهشو گفته،الذین یرثون الفردوس.پس بنابراین بحث ارث وقتی مطرح میشه خود فرایند ارث و انتقال به وجه مثبت بیان میشه خب تا اینجا الک لم رو گفته لم رو میگن هو اجتماع ما تفرق و ضمها؟مثالش اینه که دیدین جشن میرین نقل پخش میکنن بعد شما جمع،اجتماع میکنین اون چیزی که پخش شده«ما تفرق»،ضممش ینی چی ینی جمع میکنه به هم ضمیمه میکنه.پس یه اکل داریم اسمش اکل لم هست.حالا چرا میگن اکل لم میگن اکلی که به نحوالجمع من ای مورد من ای جزئی من الاموال متفرقه حتی یجمعها ویرزمو؟ تلک الاجزا و یاکلان من غیر دقتا و احتیاطا و رعایتة تقوی و توجه الی حلال و الحرام و حق و باطل و طرایمسک؟ ومایمتقل من احد تلی آخر دون. ینی اینکه وقتی میگه لم دیدین بچه هارو میگی که شکلات میخای میگه اره بعد شکلات جمع میکنه میداره،همه شکلاتا رو واسه خودش جمع میکنه.بعدن ممکنه یه دونش بیشتر به دردش نخوره ولی دلش میخاد همشو پیش خودش جمع کنه.بهش میگن حرص.ینی حریص بودن به نحوی که رعایت درست و نادرست،حلال و حرام،حق و باطل،را نکند علتش اینه که طراست؟،حرص،اصلا حرص بر انگیزه چرا چون طراست- حرص،عقل و قرارداد و کار ینی زحمت،صورت نمیگیره.یه چیزی که با دارورده است بخاطر اینکه بابتش زحمت کشیده نشده مثلا میگیم ده میلیون میگه خب چرا ۱۱میلیون نه.چیزای مادی حرص برانگیزه حتی ادم خوب خوب هم باشین وقتی ببینین ارث مادی دارین توو ذهنتون میاد که چرا اینقدر من،چرا اونقدر نه.طبیعی هست.مگه انکه هوای نفس در شخص غل و قم باشه.و مگه اینکه هوای نفسش غل و غم؟باشه.طبیعت ارث اینه چون یه ماله که کار نداره زحمت نداره شما وقتی میری ادارتون کار میکنی حقوقتون ۶۰۰تومن ماهانه به ازای ساعت مشخصی کار.حساب کتابشو دارید ولی ارث وقتی میاد توزیع میشه،یه خوردش به این میرسه یه خوردش به اون مقایسه مییشه که چرا حق خانومها نصف حق مرده.چون مرد پسره،دو برابرگیره،چرا تو از مغازه بگیری من باید از خونه بگیرم ینی حتا توو این حساب کتابای اینطوری.آخه باباجون چه فرقی میکنه تو که تا قبل از این هیچی نداشتی،خونه باشه یا مغازه میگه نه خیلی فرق میکنه بعد میگیم خب باشه عوض میکنیم مغازه مال تو باشه خونه مال من میگه نهپهپهه یه کاسه ای زیر نیم کاسه هس حتما

داری به کلاهی سرمن میذارى والا حاضر نبودى اینکارو بکنى بخاطر اینکه بحث ارث که مطرح میشه یه سرپا بطور مستقیم درگیرن وسه مجموعه هستن که گارد میگیرن. خیلی از زندگیا بوسیله ارث متلاشی شده ارث بجای اینکه بنا بوده در ساختار های اجتماعی ایجاد الفت بکنه و تکامل ایجاد کنه همین ارث وقتیکه لم میشه ینی بای نحوا کان؟ میشه، ملاک درست و نادرست بودنش، حلال و حرام بودنش، حق و باطلش برداشته میشه طرف زحمتهای ادمارو در نظر بگیره، بالاخص اونایی که یه زحمتهایی واسه بزرگترا کشیدن ینی الزاما بحث حلال و حرام نیست بحث حق و باطل نیس بحث درست و نادرست هست. بعضی وقتا اینطوریه که درسته این ۳/۱ میرسه از این مال، اون ۴/۱ میرسه منتها همیشه که پول نقد نیست که اون فرد بایستی نگاه بکنه که کی بیشترین زحمتو کشیده، حق کی اولویت داره پس همیشه بحث حلال و حرام نیست. بحث درست و نادرست هست. اکل لم ینی اینکه دیگع ضابطه بی ضابطه. اکل لم، قانون بی قانون. شرع و عقل بی شرع و عقل. فقط منفعت حاکم است. کلمه لما منفی نیست، قبول کردن ارث اختیاری نیس حقیقه باید بگیره اگه نخاست ببخشه. بعنوان مثال کسی که میز رباست به ارث میره اگه قبوا نکنه کلا در معرضش قرار نگرفته. علم تفاوتهایی داره فرد میتونخ ان را نگه دارد و به ارث نگذارد و به این دلیل هست که فرد علمشو تبدیل به سرمایه نکرده. در معنویات نشون میده که علم تا مادامی که به مرحله انتقال نرسیده ارث نیس. علمی قائل انتقال است که به مرحله ی انتقال رسیده باشه مثلا کتاب نوشته شده باشه و بده به کسی. علم دو دسته اس: یک موقع شما میگی فلانی عالمه. علمش تو خودشه، یه موقعه ای یه نفرو پیدا میکنه این علمو به او یاد میده در صورتی که علم انتقال پیدا کنه میشه ارث. همه تمدن ها بر اساس ارث بوجود آمدن. یکی از کارایی که ماباید بکنیم اینه که دارایی های معنوی خودمونو در معرض انتقال قرار بدیم و یکی از مهمترین نقطه ضعف های ما اینه که نمیتوانیم. مثلا اگه کسی اخلاق خوبی داره، این اخلاق خوبش نباید با خودش بره توو گورو باید اتقال پیدا کنه. حالا این انتقال میتونه در قالب فرزند باشه. مثلا فرزندی داشته باشه و اونو خوب ادب کرده باشه. صفات خوب باید انتقال پیدا کنه این انتقال کجا باشه مهم نیست شاید در درون ادمها باشه شاید توو کتاب باشه بخاطر همین بزرگترین خدمتی که در تمدن ها انجام شده توسط زنان بوده و قدرشون همیشه ناشناخته بوده علتش اینه که زنان میتونن صفات خوب رو در درون فرزندان خودشون تجلی بدن الان خیلی از علمایی که هستن صفات خوبشون از مادرانشون. ینی اینگه اگه یه خانوم هزارتا تالیف داشته باشه و یه بچه خوب، ارزش این بچه خوب خیلی بیشتره بخاطر اینکه این خوده جوهر انتقال هست اما اون باید تبدیل بشه تا انتقال پیدا کنه واسطه میخوره. در نهادزن جوهری داده شده که انتقال شی به شی هست. البته برای مرد هم هست مثل کاری که حضرت ابراهیم کرد وقتی سوره مریم یا داستانهای انبیا رو میخونیم، سوره مریم سوره ارث هست. حضرت زکریا میخاست علم نبوت خودشو انتقال بده دعا کرد فرزند داشته باشه که بتونه اینو ارث بده پس زن و مرد فرقی نمیکنه ولی چون بار تربیتی بیشتر رو دوش زنه تاکید رو زن هست. حضرت یحیی ثمره دعاهاى حضرت زکریا بود، یحیی رسید تارث پدری رو انتقال بده و انتقال هم داده توو قرآن به همه انتقال داده. به همین ترتیب حضرت مریم و حضرت عیسی و سوره سوره شده. از مصادیق مهم ارث ولو ذریعه است. نگاه به ولد و ذریعه از این جهت که حامل صفات برجسته است خودش یه داستان مفصله توو قرآن و میتونه ملاک ازدواج قرار بگیره که این خانم یا آقا میتونه زنجیره صفات مثبتو انتقال بده شجاعتشو داره. به نظر من این مهمترین ملاک

در ازدواج هست. با توجه به سوره مریم ممکن است بالفعل طرف مقابل خیلی از تعالیم رو نداشته باشه ولی وقتی صفتی نگاه میکنیم شجاعشو داره یا نداره، طهارتشو داره یا نداره، معصومیتشو داره یا نداره. صفت نه رفتار چون رفتارها خیلیاش اکتسابیه به مرور یا علوم، چه رسته ای میخونی یا ای کیو بعضیاش البته نه همش چون مثلا فرق میکنه که توو چه مدرسه ای رو ذهن شما کار کرده باشن تفکر مثلا شاید نشه بعنوان صفت آورد ولی صفتارو میشه آورد. صفتا توو زنجیره انتقال خودش به صورت طبیعی قرار میگیره. یکی از مهمترین کارهایی که علمای مختلف باید بکنند باید کتابایی بنویسن که همونطور که میگن جنسیت نوزاد رو میشه از قبل تعیین کرد حوضه صغات هم همینطوره ینی مثلا تو حوضه انتقال صفات میشه اولویت انتقال صفات رو تغییر داد. همه بر اساس روایات است. شما در مواجهه با ادمهایی که داره توو سوره فجر داره ذکر میکنه نوع اکل ارثشون، اکل لم هست. ینی توش حساب کتاب و حلال حرام و محاسبه نیست توش حرص خابیده. حتلا چه رابطه ای با این داره ما حرفمون سر این بود: (۱) فرآیند ارث رو بایستی بر منطق حق باشه منطق حف هم در محدود کردن هم در توسعه ارث برنامه دارد اینطور نیست که همش محدود کنه پس ینی توو سیستم ارث معنوی، توسعه ارث معنوی احتیاج به برنامه ریزی. وقتی که اکل لم باشع ینی اکل لم ینی اکل بی ضابطه حق. نوع خوردنشون لم هست ینی حریصانه. پیامبر ولایت و امامت را به ارث دادن، چون ولایت و امامت از طرف خدا نصب میشه غصب کردنی نیست ولی تونستن جلو داری رو غصب کنن نه امامت رو. اینجا ارث معنوی و اعتباری گفته شد. فرض کنید مالی به دست شما رسیده شما باید فرض های منفی هم در نظر بگیرید در راستای تشخیص درست و نادرست. وقتی به گزینه تبدیل میشه به دو یا سه گزینه توشون بهتر و بدتر مطرح میشه. مثلا فرض کنید به شما و یکی از اعضای خانوادتون یه میلیون وجه یا کالا میدن اگه اون گفت که من جنسو میهام و جنس پایین تر بود خب شوا میگین که یه گزینه بیشتر ندارین وجه هست، اما یه موقعی گزینه واستون پیدا میشه درست و نادرست موقعی پیش میاد که تعداد گزینه ها بیشتر از یه دونه باشه حالا اینکه شما کدومو انتخاب میکنین توو دایره خیر و شر هست خیر و شر هم توو دایره تعقل هست، تعقل هم تو دایره مدار عاقبت نگری هست. و اینطوری نیس که همیشه وجه بهتر و انتخاب کنید باید مقایسه کرد و اینکه تاثیرات انتخابتون رو در زندگی طرف مقابل و خودتون سنجید. لمن؟ ینی کارهای بدون معیار و ضابطه. آیه بعدی بحث تحبون مال حبا جمعاعمال رو منشاش رو میدونید باهشم آشنا هستین. حب ینی میل، عشق. مال هم از میل میاد. وقتی یه اکل باعث حال بد انسان میشه و فرد نه میتونه اون اکل رو پیدا کنه و نه حالشو خوب کنه باید سوره فجر بخونه و توسل کنه به سوره مثلا ینی شروع کنه به خوردن سوره ینی انس بگیره، درد و دل کنه. باسوره های قرآن تو موقعیت های مختلف میشه درد دل کرد و سوره ها میشنون یکی از کارکرد های قرآن به حرف آوردن قرآن، یکی از کارکرد های قرآن شنواندن قرآن هست. اون چاهی که میگفتن حضرت علی در ان حرف میزد احتمالا چاهش این بوده نه اون چاه. به هنگام درد دل کردن انتخاب سوره هم متناسب با فضای دل گرفتگی است مال از مول که با میل خیلی ارتباط داره، گرفته شده. میگن که هو مطلق مال یملکهو الانسان بانقده والمواشی؟ و...

میگن که مال هر چیزی که در ملکیت انسان قرار میگیره من النقده والمواشی. مواشی ینی حیوانات. این چیزایی که در اختیار قرار میگیره اینا قابل خرید و فروشن. قابل ارث هم هستن بعضیاش البته نه مثلا یکی پزشک میشه چون علمه

دیگه، علم هم یه دارایی هست مایملک هست بر اساس اونم نیتونه پول در بیاره. مالم میگن ینی به خود علم هم همیشه ثروت هم گفت پس اونایی که میگن علم بهتر است یا ثروت بهتره گفت ثروت چون علم هم نوعی ثروت هست. علم جز مال حساب نمیشه چون طرف ملکیتی حساب نمیکنه وقتی ملکیت حساب میکنه ینی میاد توو محاسبات دنیایی مباد توو عالم خلق پس از این دید علم بهتره چون علم خودش تبدیل شده به عالم ملکوت هست ولی بقیه باید تبدیل بشن. علم دنیایی بهتره یا ثروت، ثروت بهتره چون مال میره زیرمجموعه ثروت قرار میگیره. ولی علم حقیقی چی اصلا قابل مقایسه نیس مصل اینه که بگی رابطه بین یخ و دروازه. در حکمت نهج البلاغه در حدیث امیر المومنین علم و مال با هم مقایسه کردن ولی اون بخاطر اینه که توو ذهنه مخاطب دارن نگاه میکنن. شما همه رفتارها و عمل هارو انجام میدین که تبدیل بشه به علم. انسانها رو توو روز قیامت با علمشون طبقه بندی میکنن البته میگن با عمل صالح اما به اعتبار علمشون. رابطه علم و ارث و مال اینه که انسان وقتی که مالکیتو از خودش برداره میتونه تو زمان خودش به ارث بذاره. ینی یکی از راههایی که انسان بتونه توو معنویات ارث بذاره اینه که خودشو مالک اون صفت ندونه که بتونه انتقال بده. اگه علمی به عمل تبدیل نشه ینی مراتبش ناقص بوده نباید خود فعل علم رو زیر سوال برد، تو عالم خلق که میفته بین علم و عمل به طور طبیعی فاصله میفته. مثل اینکه شما واسه روشن کردن چراغ احتیاج به ۲۰ ولت داری اگه ۱۰ وات باشه نمیتونی بگی این برق نیس ولی میتونی بگی مقدار لازم برای عمل توش نبوده البته بعضیا میگن که ما چیکار داریم اون علم بوده یا نبوده وقتی میبینیم چراغ روشن نیست میگی برق نیست ولی بعضیام میگن نه ممکنه ده ولتش باشه چون توو دنیا اینطوریه. علم یه مفهوم مطلق داره مثلا شما میدونید که اطعام به مسکین خیلی خوبه ولی در موقع عمل خیلی عمل نداری حالا یا اینه که علم ندارین به اطعام مسکین یا اینکه میگی نگین علم نداریم بگین علممون اونقدر نیس که به عمل تبدیل بشه. امیرالمومنین میفرمایند: المال مادة الشهوات. که این روایت که توو حکمت های نهج البلاغه هست بصورت کلی مطرح میکنه حق؟ این همیشه که احساس ملکیت در انسان عامل انحراف اوست اسم اینو میگن میل توو قران، بخاطر همین مال با میل ارتباط برقرار میکنه. همین که انسان احساس کرد چیزی مال خودشه این همیشه انحراف حالا شما ممکنه بگین که من رفتم درآمد کسب کردم خب این ماله خودمه دیگه خودم کار کردم حرف سر اینه که شما احساس نکنین این پول مال شماست پولو بگین مال خداست بعد بگین مال ولی خداست. میگه که بخاطر اینکه مال شما رو بهتون برگردونه ۱/۵ رو بر میداره خمسشو بر میداره پول شما رو ازاد میکنه اینا میشن اموال انسان از روزی که کار کرد بخاطر اینکه این احساس ملکیت در انسان مهار بشه بایستی مالکیت اون مال رو بسپاره دست ولی. هر جا که ولی مجوز داد. خمس برای اعطا هست تازه خدارو شکر کاش همشو بر میداشت. ۱/۵ رو بخاطر تطهیر مال برداشت که حس کنی که برداشته یه موقعی خجالت نکشی احساس نکنی تعارف کرده بخاط همین خمس برای مال حکم تطهیر کننده است مثا این میمونه که شما چیزی رو تعارف کنین و فرد اندکی برداره. پس بخاطر اینکه حس مالکیتتون خنثی بشه سعی کنین توو ذهنتون همون موقع خمس بدید تا سالانه. سر سال که شد خرجاتونو که کردید عملیش کنین و ۴/۵ براتون بعنوان سرمایه میمونه تا بتونین باهاش کار کنین. پول انسان هم همانند جان انسان باید در خدمت ولی باشه. ینی انسان باید توو ذهن خودش بگه که خدارو شکر که خدا، ولی رو گذاشته و گرنه پولشو چجور پاک میکرد. پس وقتی پولی دستتون اومد

باید احساس کنید که مال شما نیست و بصورت واقعی هم باید همین باشد نه فقط ذهنی پس حتما ما باید شخصی یا کسی داشته باشیم که بتونیم اینو بهش بدیم.طبق روایت امیرالمومنین مال اینه که شخص نسبت به داشته هاش حس مالکیت داشته باشه اگه نداشته باشه این حسو،مال نیست.اگه پوله میشه پول نمیشه مال،اگه علم هست میشه علم.مثل دنیا هست،خوده دنیا یا پول که صرفا بد نیست وقتی مال میشه یا دنیا،دنیا میشه که حس مالکیت و موندن توش ایجاد شه.اصل خمس آیه اش توو سوره انفال هست اینکه یه سال وقت داده شده بر اساس روایات هست هر مالی که انسان بدست میاره،هرچیزی که بهش منفعت میگن ۱/۵برای خدا که مصارفش هم توو ایه مشخصه.این خمس بخاطر اینه که خدا خاسته مابدونیم که مالک منفعت خود نیستیم و فردی که خمس نمیده ینی که خودش رو مالک منفعتش میدونه. ما نیاز داریم به راه هایی که مالکیت مارو به اشیا کنترل کنه برای پول یا منفعت راهش خمس،رساله ها گفتن که اصلش اینه که هر درآمد، مجوزش اینه که یک سال.ینی اینکه این پول میتونه تا یک سال دست شما بچرخه حتا شاید اخراج خمسی هم نمونه حتاشاید بهتون صدقه هم تعلق بگیره.خمس تطهیر کننده مال هست ینی شما پولو میدین امدارواقع دارین ماده شهوات رو میدین.اثر پول هست،خرج و مرج و کاسبی هست ولی ضرر و سمش نیست.ما برای حفظ خودمون توو حوزه های مادی لازمه که یه تمهیداتی به خرج بدیم.اینکه میگن(و ما حسنا من ولایتکم فی ولد؟ خلقنا تزکیه کفاره لظلومنا طهارته لانفسنا).ینی اگه کسی اهل خمس نباشه نمیتونه بگه ما حسنا من ولایتکم تزکیه لنا.اگه تو واقعا دنبال تزکیه هستی،مال اینجوری پاک میشه.پس بهتره ماهانه بصورت ذهنی خمس رو کنار گذاشت و سالانه عملیش کرد.البته این امکان وجود داره که فردی حتی با خمس دادن هم حس مالکیتش از بین نره.جمع به معنی زیاد بودن،بهش میگن کسره.منتهی یه قیدی داره،به قیده امطلا؟مثلا یکی از شما در خواست آب میکنه،میارین،میبینه سر لیوان خالیه میگه این چه وضع آب آوردنه.باید سرریز باشه.جمع ینی این حالت ینی تا لب لب ینیحتا بریزه.میگن که کسره به قید ملاً و امتلا یکون محسوسا.ببینی سرپره.مثلا توو این لیوان آبی که میاری هوا هم نباید باشه.وقتی که میگه مال جمع ینی بیشترین و بهترین رقم و حالت ینی یه جوری که احساس پولداری بکنه البته احساس پولداری واسه افراد با رقم های مختلفی بوجود میاد.متفاوته.مثلا یه نفر وقتی پولش میرسه به ۲۰هزارتومن فک میکنه هیچی نداره ولی یکی دیگه ۱۰۰هزارتومن که بشه همچین حسی پیدا کنه.حب جمع ینی اینکه محاسبه میکنه درآمد های ماهانه واینهاشو فوول،تا اون نهایی که هست واسه اشیا و وسایلش تا احساس کنه پولداره در مورد علم دنیایی هم هست.جمع بندی:«تجبون:حب به معنی وابستگی شدید.مال:احساس مالکیت.جمع:کسره به قید امتلا.»به همش وقتی نگاه کنی،میبینی یه چسبندگی داره.